



گروه آموزشی دانش نوین

 @irandaneshnovin

 @iran_danesh_novin

برای دانلود بقیه جزوات، با کلیک روی لینک های زیر به سایت یا کانال
ما در تلگرام و سروش سر بزنید:

www.idnovin.com

<https://telegram.me/irandaneshnovin>

http://sapp.ir/iran_danesh_novin



آجل: آینده، تأخیرکننده (أجل - تأجيل) ۱ آجل عا

آذار: نام ماه رومی معادل فروردین آزار

آذان: جمع اذن؛ گوش‌ها

آذر: آتش آزر

آز: زیاده‌خواهی

آزار: اذیت آذار

آزر: نام پدر حضرت ابراهیم (ع) که بت‌تراش بود. آذر

آزرم: شرم و حیا

آغوز: اولین شیری که مادر به نوزاد دهد.

آفاق: جمع افق؛ کرانه‌های آسمان

آهار: نشاسته که به پارچه می‌زنند.

ائتلاف: به هم پیوستن، الفت یافتن (إلف - مألوف - مؤلف - تألیف - الفت)

ابا: سر باز زدن عبا

ابتهاج: شادی (بهجت)

ابطال: باطل کردن (باطل - بطالن - بطالت)

ابوالعجایب: صاحب شگفتی‌ها

اتباع: پیروان (تبع - تتبع - تابع - تتابع - متبوع - متابعت) اطباع

اتقان: استوار کردن

اثاث: لوازم خانه اساس

اثنا: میان

اجابت: جواب‌دادن

اجتماعی: جمعی (جمع - جامع - مجمع - مجتمع)

اجحاف: ستم کردن

أجرت: دستمزد، کرایه (أجیر - مُجیر - اجاره)

أجل: مرگ (أجل - آجال - تأجيل) آجل - عجل

أجل: بزرگوارتر، والامقام (جلیل - مجلّل - تجلیل) آجل - عجل

احاطت: احاطه (محوطه - محیط - مُحاط - حیطه - حیاط)

احتراز: پرهیز کردن، دوری جستن (جرز - تحرّز)

احتراق: سوختن (حریق)

أحد: یگانه (واحد - وحید - وحدت) أحد

أحد: نام کوهی أحد

أحداق: جمع حدقه؛ سیاهی‌های چشم

احرار: آزادگان (حر)

احراز: به دست آوردن (محرز)

إحرام: آهنگ حج کردن (حرم - محرم - تحریم) أهرام

احزاب: گروه‌ها، حزب‌ها

أحلام: جمع حلم؛ رؤیاهای خواب‌ها

أحمال: بارها (حمل - حامل - محمل - حمال - احتمال - تحمیل - متحمل)

۱. لغاتی که در داخل پرانتز می‌آوریم، هم خانواده‌های لغت موردنظر ما هستند.

إحمال - إهمال

إحمال: یاری کردن برای بردن بار إهمال - إهمال

احوال: حال‌ها (حول - حال - تحویل - محوّل - تحوّل - محال - حوالی - احوال)

اهوال

اختداع: فریفتن (خُدعه)

اختلاج: جنبیدن

اختلاس: ربودن، دزدیدن (خلسه - مُختلِس)

اختناق: خفگی (ختّاق)

اخلاص: خالص بودن (خلوص - خالص - تخلص - مخلص - متخلص - استخلاص - خلاص - تخلیص)

ادا: گزاردن، به‌جا آوردن

ادعیه: دعاها (دعا - استدعا - دعوا - دعاوی - داعی - مستجاب‌الدّعوه)

أدلّ: دلیل‌تر (دَلّ - مدلّت - ذلّت - ذلالت)

اراذل: فرومایگان (رذل - رذیلت)

ارتجاع: بازگشتن (رجعت - رجوع - مرجع - ارجاع)

ارتفاق: دوست پیدا کردن (رفیق - رفاقت)

ارتقاء(ء): بالا بردن (ترقی - مترقی - واترَقیدن)

أرحام: خویشاوندان

أرش: واحد طول معادل از آرنج تا سر انگشت میانی عرش

ارغند: قهرآلود و خشمگین

از قضا: اتفاقاً (قضا یا - قضیه - اقتضا)

إزار: شلوار، لُنگ عذار

ازدحام: جمعیت (زحمت - مزاحم - تزاحم)

ازل: زمان بی‌آغاز عزل

أزهار: جمع زهر؛ گل‌ها اظهار

اساس: بنیاد، پایه (تأسیس، مؤسس) اثاث

استبصار: دیدن به چشم خرد (بصر - بصیر - باصره)

استحقار: حقیر پنداشتن (حقیر - تحقیر - حقارت - محقر)

استراق: دزدیدن (سرق - سارق - مسروق)

استرحام: طلب رحم کردن (رحم - رحیم - مرحوم - ترحیم)

استسقاء(ء): بیماری تشنگی (ساقی - سقا - سقایت)

استشمام: بوییدن

استطاعت: توانایی (طاعت - مطیع - اطاعت - مُطاع)

استظهار: پشت‌گرمی (ظهر - اظهار - مظهر - ظهور - ظاهر)

استغراق: غرق شدن (غرق - غریق)

استغفار: توبه کردن (غفران - مغفرت - مغفور)

استغنا(ء): بی‌نیازی (غنی - اغنیا)

استماع: شنیدن (سمع - سمیع - مسموع - اسماع)

استنباط: دریافت مفهوم چیزی

اَسْتِشَاق: چیزی را بو کردن	اَفْسَد: فاسدتر، ضایع‌تر (فاسد - مفسد - مفسده)
اَسْتِیْصَال: بیچارگی (مستأصل)	اَفْصَاد: ترکیب و برآمدن جای برگ درخت
اَسْتِیْلَا: برتری (مستولی)	اَفْضَال: بخشش کردن (فضل - فاضل - فضایل - افضل - فضیلت)
اَسْرَار: رازها (سر - سرایر) ❖ اِصْرَار	اَفْضَل: برتر
اَسْرَافِیل: فرشته‌ی مأمور دمیدن صور	اَفْوَاه: دهان‌ها
اَسْلَاف: پیشینیان (سَلَف)	اَقْتِدَار: قدرت داشتن (مقتدر - قدرت - قادر - مقدور - قدیر)
اَسْلِیْمِی: نوعی نقاشی، گل و برگ (اسلام - اسلیم)	اَقْتِصَار: کوتاهی (قصر - قاصر - مقصور)
اَسْمَاء: جمع اسم؛ نام‌ها ❖ اَسْمَاع	اَقْتِضَا: لزوم (قضایا - قضیه - مقتضی)
اَسْمَاع: جمع سمع؛ گوش‌ها ❖ اَسْمَاء	اَقْرَان: هم‌سالان (قرین - مقارن - قرینه)
اَسْوَاق: جمع سوق؛ بازارها	اَقْرِبَا: جمع قریب؛ خویشاوندان (قریب - تقرّب - مقرب)
اَشَاعَه: آشکار کردن، رواج دادن (شایع - شایعه - شیوع)	اَقْلِیْم: سرزمین (اقالیم)
اَشْبَاح: جمع شَبَح؛ سیاهی‌ها ❖ اَشْبَاه	اِقْوَا: غنی گردیدن ❖ اِغْوَا
اَشْبَاع: سیر گردانیدن (مُشْبِع)	اِقْوِیَا: نیرومندان (قوی - مقوی - تقویت)
اَشْبَاه: جمع شَبَه؛ همانندان (شَبَه - شبیه - مشابه) ❖ اَشْبَاح	اِکْرَاه: ناخوش داشتن (کریه - مکروه - کراهت)
اَشْتِهَار: شهرت (شهریر - مشاهیر - مشهور)	اِلْتِزَام: همراهی کردن (الزام - ملزم - ملزوم)
اَشْغَالْکَر: کسی که جایی را به زور می‌گیرد.	اِلْتِهَاب: زبانه‌کشیدن، برافروختگی (ملتهب)
اَصَابَت: برخورد (مُصِیب - صائب)	اِلْحَاح: پافشاری
اَصْرَار: پافشاری (مُصِرّ: اصرارکننده) ❖ اَسْرَار	اِلْسَت: روزی که خداوند به مردم گفت: «آیا من پروردگار شما نیستم؟»
اَصْم: ناشنوا (صَم - تصمیم - مصمم)	اِلْتِفَات: توجه (ملفتت)
اِضْرَار: ضرر رساندن (مُضِر - مضرت - ضرر - تضرر)	اِلْف: دوستی (الفت - مألوف - ائتلاف) ❖ اِلْف
اِضْطْرَاب: بی‌تابی (مضطرب)	اِلْم: درد و رنج (آلام - الیم - تألم) ❖ اِلْم - عِلْم - اِلْم
اِضْطْرَار: درماندگی (ضرر)	اِلْغَا: لغو کردن ❖ اِلْغَا
اِضْغَات اِحْلَام: خواب‌های پریشان	اِلْفَاظ: جمع لفظ؛ سخنان (لفظی - ملفوظ - تلفظ)
اِطَاعَت: فرمان کردن (طوع - مطیع - مُطَاع - استطاعت)	اِلْفَت: دوستی (الف - مؤلف - تألیف)
اِطَالَت: اطاله، به دراز کشیدن (طول - طویل)	اِلْفَا: آموختن (تلقین - القانات) ❖ اِلْفَا
اِطْبَاع: جمع طبیع؛ سرشت‌ها (طبیعت - مطبوع - طبایع) ❖ اِطْبَاع	اِمَارَت: نشانه ❖ اِمَارَت - عِمَارَت
اِطْعَمَه: غذاها (طعام - طعمه - اِطْعَام)	اِمَارَت: پادشاهی، امیری (امر - امیر - مأمور) ❖ اِمَارَت - عِمَارَت
اِطْنَاب: پُرگویی (طناب)	اِمْتِثَال: فرمان بردن (مثل - مثال - امثال)
اِظْهَار: بیان کردن (مُظْهَر - ظاهر - مظاهر - ظهور - ظهیر) ❖ اِظْهَار	اِمْتِعَه: کالاها (متاع)
اِعَانَت: باری (عون - اعانه - معین - معونت)	اِمْتِنَاع: سرپیچی (منع - مانع - ممانعت - ممنوع)
اِعْتِذَار: پوزش (عذر - معذور)	اِمْتِثَال: جمع مثل؛ همانندان / جمع مَثَل؛ مثل‌ها و داستان‌ها
اِعْجَاز: معجزه	اِمْر: دستور ❖ اِمْر
اِعْدَا: دشمنان (عدو - تعدی - متعدی)	اِمْل: آرزو (آمال) ❖ اِمْل
اِعْرَاض: روی گردانیدن از چیزی (تعرض - معارض - معارضه - معروض - اعتراض)	اِمْهَال: مهلت دادن
اِعْزَاز: عزیز داشتن (عزیز - معزز - عزت)	اِنَا(ء): کوزه ❖ اِنَا
اِعْصَار: روزگاران (عصر - معاصر)	اِنَابَت / اِنَابَه: توبه
اِعْیَان: بزرگان (عین - عیون)	اِنْبِطَاط: شادمانی (بسط - بسیط - مبسوط)
اِغْتِنَام: غنیمت شمردن (غنائیم - مغتنم - غنیمت)	اِنْتِبَاه: عبرت گرفتن (متنبه - تنبیه)
اِغْرَاس: درخت کاشتن (غرس - مغروس)	اِنْتِزَاعِی: مجرّد و ذهنی (انتزاع - نزع)
اِغْرَاض: جمع غرض؛ هدف‌ها (مُغْرَض)	اِنْتِصَاب: نسبت دادن (منسوب - مُنْتَسَب) ❖ اِنْتِصَاب
اِغْمَاض: چشم‌پوشی (غض عین)	اِنْتِصَاب: گماشتن (نصب - نصاب - مناصب - منصوب) ❖ اِنْتِصَاب
اِغْوَا: از راه بردن، گمراه کردن (غوی) ❖ اِغْوَا	اِنْتِفَا(ء): رانده شدن، از میان رفتن (نفی - منفی) ❖ اِنْتِفَاع
اِفْرَاط: زیاده‌روی (فرط - تفریط - مفرط)	اِنْتِفَاع: نفع بردن (منفعت - نافع - منافع) ❖ اِنْتِفَا(ء)

انتها: پایان (نهی)	بَقْل: سبزی
انحطاط: پست شدن (مُنحَط)	بلاغت: رسایی سخن (بلیغ - ابلاغ - تبلیغ - مبالغت / مبالغه)
انضمام: ضمیمه کردن (ضم - ضمیمه - ضمائم)	به انضمام: به همراه (ضم - ضمه - ضمیمه - مضموم)
انطباع: نگارش (طبع - مطبوع - انطباعات)	بهت: دهشت، حیرت (مبهوت)
انقباض: گرفتگی، مقابل انبساط (قبض - قبضه - مقبوض)	بهجت: شادی و نشاط (ابتهاج)
انقطاع: قطع شدن (قطع - قاطع - قطعیت)	بهر: نصیب (بهره)
انقیاد: مطیع شدن (قید - قیود)	بهر: برای
آنهار: جمع نهر؛ جوی‌ها، مجراهای آب	بهرغم: برخلاف میل
انهدام: نابودی (منهدم)	بی‌رمق: ناتوان (سَد رَمق کردن: مانع جدایی جان از بدن شدن)
اوامر: دستورها	بیغوله: ویرانه
اوان: آغاز	بی‌محابا: بدون ترس
اوراد: وردها، دعاها	تاق: نام درختی خودرو از تیره‌ی اسفنجیان
اوساط: میانه‌ها (وسط - واسطه - وساطت)	تأجیل: مهلت دادن (أجل - آجل)
اولوالبصار: بینایان (بصر - بصیرت)	تأدیب: ادب کردن (ادب - ادیب - مؤدب - تأدیب)
اولوالالباب / اولی‌الباب: صاحبان خرد	تألف: دوست شدن (الف - الفت - تألیف - مؤلف)
اولوالامر: صاحبان ولایت	تألم: دردمندی (آلم - الیم - آلام)
اوهام: خیالات، پندارها (وهم - توهم - ایهام)	تألیف: نگارش (مؤلف - الفت)
اهتزاز: جنبیدن	تأمل: اندیشیدن
اهتمام: کوشش، سعی (هم - همت)	تأنی: آهستگی، درنگ کردن (مستأنی)
آهرام: جمع هرم	تأویل: تفسیر، تعبیر
اهمال: سستی کردن (مهلت)	تبحر: دریا شدن در علم، مهارت (بحر)
اهوال: هول‌ها، ترس‌ها	تبع: پیروان (تابع - تابعیت - متبوع - تبعیت)
اهورا: اهورامزدا، خدای ایرانیان باستان	تبعث: رنج
ایجاز: کوتاهی (جزء - موجز)	تتمیر: به بار آوردن (ثمر - اثمار)
ایقان: یقین	تجربیت / تجربه: آزمایش (تجارب - مجرب)
بازل: بذل‌کننده، بخشنده	تجسس: مثل سنگ شدن (حجر - احجار)
باغی: سرکش، نافرمان	تحدید: حد و مرز قائل شدن (حد - حدود - محدود)
باقی: بقیه	تحدیر: ترساندن (حذر - محذور)
بحبوحه: میان	تحرّز: پرهیز کردن (احتراز)
بحر: دریا (بحار - بحور)	تحریرات: نوشته‌ها (تحریر - محرّر)
بدرقه: رهبر، راهنما، مشایعت	تحریر: برانگیختن، تحریک کردن
بدیهه: ناگاه، بدون تفکر سخن گفتن (بداهه - بداهت)	تحفظ: خویشتن‌داری (حفظ - حافظ - محفوظ - حفاظت)
برائت: بی‌زاری (تبرئه - تبراً - تبراً)	تحفه: هدیه (تحف)
براعت: برتری	تحفة النظار: نام کتاب ابن بطوطه
برحذر: بپرهیز (تحذیر - محذور - حذر)	تحکم: زور گفتن (حکم - حاکم - محکوم - حاکمیت - احکام)
برخاسته: بلند شده	تحلیل: تجزیه کردن (حل - حلال - انحلال - منحل)
بساط: گسترده‌ی (بسط - بسیط - مبسوط)	تحول: دگرگونی (حال - احوال - تحویل)
بسط: گسترش	تحویل: سپردن
بصر: بینایی (باصر - بصیر - بصیرت)	تحیث: درود گفتن
بصیرت: آگاهی	تحیّر: حیرت (حیرت - حیران)
بطالت: بی‌کاری، بی‌برنامگی (باطل - بطلان - ابطال)	تخلّص: ربودن، اختلاس
بغض: کینه	تخلّص: خلاص شدن، رهایی (خلاص - اخلاص - مخلص - خلوص)
بغل: آغوش	

تذرو: قرقالو

تذکره: کتاب، زندگی‌نامه شاعران (ذکر - مذکور - ذاکر)

تراجم: بازگشتن (مراجعه - راجع - رجعت - مرجوع - ارجاع)

تراز: اختلاف دارایی و بدهی در حساب، بالانس، وسیله‌ی سنجش افقی بودن

یک سطح ▶ طراز

ترب: حيله و مکر ▶ طرب

ترجیح: گرییدن، برتری یافتن (رجحان - ارجح - ترجیح)

ترجیح: برتری (رجحان - ارجح) ▶ توجیه

ترحیب: خوشامد گفتن (مرحبا)

تریاق: پادزهر

تزکیه: پاکیزه گردانیدن (زکّی - زکات - مزکّی)

تزویر: ریاکاری (مُزور)

تسامح: آسان گرفتن، مدارا (مسامحه)

تساهل: سهل گرفتن (سهل - تسهیل - سهولت)

تسبیح: ستایش (سبحان)

تسلی: رها شدن از اندوه (تسلیت)

تشبّه: شبیه بودن (شبه - شبیه - شباهت)

تصفیه: صاف کردن (صفا - مصفاً - صافی)

تصنّعی: ساختگی (صنع - صانع - مصنوع - صنعت - صناعات)

تضریب: فریب

تطبیق: برابر ساختن دو چیز (طباق - انطباق - مطابقت - منطبق)

تطمیع: به طمع انداختن (طمع - طامع - طمّاع)

تعاطف: با هم مهربانی کردن (عطوفت - عطف)

تعجیل: عجله کردن (عجله - عاجل - عجول) ▶ تأجیل

تعذّی: تجاوز کردن (متعذّی - عدو)

تعذیب: عذاب کردن (عذاب - معذّب)

تعرض: دست‌درازی کردن (معارضه - بلامعارض - اعراض - معترض)

تعریض: به کنایه سخن گفتن (عرض - عارض - عرضه - معروض)

تعزیت: تسلیت دادن (عزا - معزّا)

تعلّق: وابستگی (علاقه - متعلّق - علایق - علقه)

تعلّم: آموختن (علم - علوم - معلوم - تعلیم - علامه) ▶ تألّم

تعمّل: به عمل پرداختن (عمل - عامل - معمول) ▶ تأمّل

تعنّی: رنجانیدن و رنجور شدن ▶ تآنی

تعویذ: دعای چشم‌بند که به بازو ببندند ▶ تعویض

تعویض: عوض کردن ▶ تعویذ

تعویل: اعتماد کردن، مددخواهی ▶ تأویل

تغزّل: شعر عاشقانه گفتن (غزل - مغازله)

تغلب: چیرگی (غالب - مغلوب - اغلب) ▶ تغلب

تفاسیل: جمع تفصیل؛ شرح و بسطها (فصل - فصول - مفصل)

تفحص: جست‌وجو کردن (فحص)

تفریط: زیاده‌روی (افراط - مفرط)

تفقد: دلجویی

تقاعد: بازاستاندن، کناره‌گیری (قاعد - قعود)

تقیح: سرزنش کردن (قبیح - قباح)

تقدیر: سرنوشت (قدر - مقدر - قادر - مقادیر)

تقرّب: نزدیکی جستن (قرب - مقرب - اقرب - متقارب)

تقریر: بیان کردن (اقرار - مقرر - مقر)

تقلّب: دگرگون شدن (قلابی - قلب - مقلوب - قالب) ▶ تغلب

تلاطم: به‌هم خوردن

تلألؤ: درخشش (لؤلؤ - لآلی)

تلخیص: خلاصه کردن (خلاص - مخلص - خلوص)

(توضیح: البته باید توجه داشت که «تلخیص» از ریشه‌ی «ل - خ - ص» است و

کلمات داخل پرانتز از ریشه‌ی «خ - ل - ص»)

تلطّف: مهربانی کردن (لطف - الطاف - لطافت)

تمتّع: بهره‌مندی (متاع - امتعه)

تملّق: چالوسی

تمهید: آماده کردن

تناقض: ضدّ یکدیگر بودن (نقض - ناقض - انقضا - متناقض)

تنفیذ: اجرا کردن فرمان (نفوذ - نافذ - منفذ - نفاذ)

توابع: وابسته‌ها (تابع - متبوع - تبعیت)

تواضع: فروتنی (متواضع)

توجیه: بیان کردن (وجه - موجّه - وجاهت - وجیه) ▶ ترجیح

توحّش: وحشیگری (وحش - وحوش - متوحّش)

توسّل: نزدیکی جستن (وسیله - وسایل - متوسّل)

توطئه: مکر و حيله

توقیر: بزرگ داشتن (وقار)

توهّم: خیالبافی (وهم - اوهام - ایهام - موهوم)

تهجّد: شب‌زنده‌داری ▶ تحجّر

تهدید: ترسانیدن ▶ تحدید

تهذیب: پاکیزه کردن (مهذب)

تهلیل: لاله‌الاله گفتن ▶ تحلیل

تهنیت: شادباش گفتن (مهتّا)

ثاقب: درخشان

ثبات: استواری (اثبات - ثبوت - ثابت)

ثقت / ثقه: اعتماد (موثّق - واثق - وثیقه) ▶ سقّط - سقّط

ثقل: سنگینی (ثقیل - جرثقیل)

ثمر: میوه (ثمر - تثمیر - اثمار) ▶ سمر

ثمین: گران‌بها ▶ سمین

ثنا: ستایش ▶ ثنا

ثواب: پاداش آخری ▶ صواب

جاهل: نادان (جهل - جهول - مجهول - تجاهل)

جبرئیل: فرشته‌ی حامل وحی

جثّه: اندام (عظیم‌الجثّه)

جذر: ریشه‌ی دوم عددی را گرفتن (مجذور) ▶ جزر

جذر اصم: عددی که جذر صحیح ندارد

جراحت: زخم (جریحه - مجروح)

حظیظ: دارنده‌ی حظ، کامیاب (حظ - محظوظ) ❖ حَضِیض	جرئت / جرأت: دلیری
حقارت: کوچکی (حقیر - تحقیر - محقر)	جرعه: کم کم نوشیدن
حلال: روا، جایز (یحل - تحلیل) ❖ هَلال	جزئیات: چیزهای کوچک (جزء - اجزا)
حلاوت: شیرینی (حلوا)	جزر: پس رفت آب دریا ❖ جَذر
حلبی: آهن با روکش قلع	جزم: استوار، بدون تردید (جزمیت - مجزوم - جازم)
حلم: بردباری (حلیم)	جزمیت: قطعیت، یقین (جزم - جازم - مجزوم)
حَلَه: پارچه‌ی ابریشمی	جغد: پرنده‌ی معروف، بوف
حلیت: زیور، آرایش (حُلل)	جنگه: گناه، بزه
حُمق: نادانی (احمق - حماقت)	جهد: کوشش (جاهد - جهاد - مجاهده)
حمیت: غیرت، مردانگی	چغندر: گیاهی از تیره‌ی اسفناجیان
حواس: جمع حاسه؛ قوای مُدرکه (حساس)	حادث: تازه (حادثه - حوادث - حدوث)
حواشی: کرانه، اطراف (حاشیه - تحشیه)	حاذق: ماهر (حذاقت)
حوالی: پیرامون (حول - حال - تحول)	حازم: دوراندیش، هوشیار (حزم) ❖ هاضم
حوایج: جمع حاجت؛ نیازها، احتیاج‌ها (محتاج - مایحتاج)	حاوی: شامل (محتوا - محتوی)
حور: سیه‌چشمان سپید اندام ❖ هور	حایل: مانع ❖ هایل / هائل
حورا: زن سیاه‌چشم	حُب: دوستی (مُحِب - حَبِیب - تحبیب - احباب)
حوزه: ناحیه ❖ حوضه	حدقه: خانه‌ی چشم
حوضه: حوض کوچک ❖ حوزه	حُدی: آواز (حادی)
حول: پیرامون ❖ هول	حدیقه: باغ (حدایق)
حیا: شرم	حذاقت: مهارت (حاذق)
حیات: زندگی (ذی حیات) ❖ حیاط	حذر: ترس، پرهیزیدن (تحذیر - محذور) ❖ حَضَر
حیاط: محوطه‌ی خانه (احاطه - محیط - مُحاط) ❖ حیات	حرا: نام غاری در کوه نور که آیات وحی در آن جا به گوش پیامبر (ص) رسید.
حیث: جهت	هَرّا ❖
حیّز: مکان، جایگاه	حراثت: کشاورزی (حارت - محروث)
حیَل: جمع حیل؛ چاره‌گری‌ها (حیلت، مُحیل: حیل‌گر)	حُرّاس: جمع حارس؛ نگاهبانان، پاسبانان ❖ هراس
حین: هنگام ❖ هین	حرب: جنگ (حربه - حروب - محارب - محاربه) ❖ هَرَب
خائن / خاین: خیانت‌کننده	حرز: پناهگاه ❖ هَرز
خار: تیغ ❖ خوار	حَرَس: جمع حارس؛ نگاهبانان، پاسبانان ❖ حرص - هَرَس
خاستگاه: منشأ (خاستن)	حرص: طمع (حارص - حریص - تحریص) ❖ حَرَس - هَرَس
خاستن: برخاستن ❖ خواستن	حریص: طمع‌کار
خاضعانه: بافروتنی (خضوع)	حزم: دوراندیشی، هشیاری ❖ هضم
خان: رئیس، امیر، خانه، سرا ❖ خوان	حزن: اندوه (محزون - حزین)
خُبث: ناپاکی	حَسّان: بسیار نیکو (حُسن - محسن - تحسین)
خبیث: پلید	حَسَب: خویشاوندی
خداع: خدعه و نیرنگ (خدعه - خدیعه / خدیعت)	حسرات: افسوس‌ها (حسرت - تحسّر)
خدعه: مکر، مکیدت	حُسن‌الطن: گمان نیکو
خدمت‌گزاری: به‌جا آوردن خدمت	حشم: خویشان (احشام)
خدیعت: فریب	حشمت: بزرگی (محتشم - احتشام)
خدلان: خواری و بدبختی (مخدول)	حصار: دیوار (حصر - محاصره - محصور - انحصار)
خصایص: ویژگی‌ها (خصیصه - خصلت - خصال)	حَضَر: حاضر بودن در شهر، متضادّ سفر (حاضر - حضور - محضر - استحضار)
خصایل / خصائل: ویژگی‌ها	حذر ❖
خصلت: صفت	حَضِیض: پستی ❖ حظیظ
	حطام: مال اندک، ریزه‌ی هر چیز

خصم: دشمن (خصوصت - متخاصم)

خصوصت: دشمنی

خصیصه: ویژگی

خضرا(ء): سبزه، چمن کاری (اخضر - خضر - حضرت)

خُضرت: سبزی، سبزه (خضرا - اخضر)

خطاب: سخن روبه‌رو (مخاطبه)

خلاص: رهایی (خالص - تخلص - استخلاص)

خوار: پست و ناچیز (خار)

خواری: پستی

خواستن: خواهش کردن، طلب کردن، اراده کردن (خواستن)

خواص: ویژگی‌ها (خاصیت - خصوصیت - اختصاصی)

خواف: شهری در تربت حیدریه

خوالیگر: آشپز

خوان: سفره (خان)

خویش: خود، خویشاوند (خویش)

خیش: گاوآهن (خویش)

دارالطباعة: انتشارات (طبع - انطباعات - مطبعه)

داروغه: نگهبان

داعی: دعاگوی، خواننده، باعث، سبب، علت (دعوت - دعا - ادعیه - داعیه)

داعیه: آرزو، سبب، انگیزه، ادعا (دعوت - مدعی)

داغ: سوزان

داهی: زیرک (دها)

دایی / دائی: برادرِ مادر

دَرّاعه: لباسی دراز که درویش‌ها می‌پوشند.

دَرزِی: خِیاط [در زَی ... : در هیأتِ / در لباسِ ...]

دغدغه: نگرانی

دغل: فریب‌کار

دنائت: پستی

دوحه‌ی طوبی: درخت تناور بهشتی

دها: زیرکی (داهی)

دهر: روزگار

دهش: بخشش

دهشت: حیرت، سرگشتگی (دهشتناک)

دیلاق: دراز، بی‌خاصیت

ذخایر: جمع ذخیره؛ پس‌اندازها، اندوخته‌ها (ذخیره / ذخیرت)

ذخیرت / ذخیره: اندوخته (ذخایر)

ذرع: گز، واحد طول معادل یک متر و چهار سانتی‌متر (ذرع)

ذقن: چانه (ذغن)

ذکا(ء): زیرکی (ذکتی - ذکاوت) (ذکا(ء))

ذُلّ: خواری (ذلت - ذلیل - ذلالت) (ذُلّ - ضلّ - ظَلّ)

ذلالت: خواری (ضلالت)

ذلت: خواری (زَلّت - ضلّت)

ذوالفقار: صاحب فقره، شمشیر حضرت علی (ع)

ذیل: دامنِ جامه، دامنِ هر چیز

راجح: غالب‌آمده (ترجیح - رجحان - مرجح)

راحله: بارکش، چهارپای بارکش (رحل - رحلت - ارتحال)

رازی: اهل شهر ری (راضی)

راسخ: استوار

راضی: خشنود (رضا - مرضی - رضایت - رضی) (راضی)

راهب: پارسا

رایحه: بوی خوش (ریحان - ریحانه)

رأفت: مهربانی (رئوف)

رئوف / رؤوف: مهربان (رأفت)

رجحان: برتری (ترجیح - ارجح - مرجح)

رجز: خودستایی (رجزخوانی)

رجعت: بازگشت (راجع - مراجعه - مرجوع)

رحلت: کوچ کردن

رخصت: اجازه (مرخص - ترخیص)

ردایل: جمع ردیلت؛ پستی‌ها، فرومایگی‌ها (ردل - ارادل)

رسائل: جمع رساله؛ نامه‌ها، کتاب‌ها (رسول - مرسوله)

رسوب: ته‌نشین شدن

رعایا: جمع رعیت؛ عامه‌ی مردم، کشاورزان، دهقانان

رعنا: خوش‌قد و قامت (رعونت)

رَغَبت: میل (ترغیب - راغب - مرغوب)

رغیب: مطلوب، پسندیده (رغیب)

رفعت: بزرگواری (رفیع - ترفیع - مرتفع)

رقعه: نامه

رقیب: مواظب، نگهبان (رقابت - مراقب - مراقبت) (رغیب)

روزه: خودداری از خوردن و آشامیدن (روزه)

روضه: باغ (روضه)

ریاض: جمع روضه؛ باغ‌ها

ریاضت: رنج کشیدن (ریاضی - مُرتاض)

زاغه: اُغْل، سوراخی که در کوه برای چهارپایان آماده کنند.

زایل: فانی، ناپدیدشونده (زوال - ازاله)

زیده: خلاصه

زَجْر: آزار (انزجار - منزجر) (ضجر)

زخم: جراحت، ضربه (زخمه) (ضخم)

زرع: کشت (زارع - مزروع - مزارع - زراعت) (ذرع)

زرق: دورویی

زعارت: بدخویی

زَعْن: پرنده‌ی شکاری، موش‌گیر (ذقن)

زَكا(ء): پاک شدن (تزکیه - مزکتی - زکات) (ذکا(ء))

زلزل: جمع زلزله؛ زمین‌لرزه‌ها (تزلزل - زلزال)

زُلّال: گوارا (ضلال - ظلال)

زَلّت: لغزش، خطا (ذلت - ضلّت)

زام: عنان، افسار

سَقَط: مرده ﴿سَقَطَ﴾ ثَقَّت - سَقَط	زمخت: ناهموار، خشن
سِقَط: بچه‌ای که ناتمام از شکم بیفتد. ﴿ثَقَّت - سَقَط﴾	زمره: گروه
سِلَاح: اسلحه (مَسْلِح - سَلِيح - تَسْلِيحات) ﴿صِلَاح﴾	زمین: خاک ﴿ضَمِين﴾
سَلب: جدا کردن (مسلوب)	زوال: نابودی (زایل - ازاله)
سَلْسَال: آب شیرین و خوش‌گوار ﴿صِلْصَال﴾	زواهر: جمع زاهره؛ چیزهای روشن و درخشان، شکوفه‌ها (زهر: شکوفه - آزهار)
سَمَاجت: پافشاری (سِمَج)	ظواهر ﴿ظواهر﴾
سَمَاط: سفره	زه‌آب: چشمه
سَمَاع: وجد و سرور صوفیان، آواز، شنیدن (سمع - استماع - مسموع)	زهر: ماده‌ی هلاک‌کننده ﴿ظَهْر - ظَهْر﴾
سَمَآوی: آسمانی (سَمَاء - سَمَآوات)	زهره: صفرا
سَمَر: افسانه (اسمار) ﴿ثَمَر﴾	زی: سوی، جانب
سَمَع: شنیدن	ساحت: درگاه
سَمُوم: باد گرم و کشنده	سارق: دزد (مَسْرُوق - سَرَقَت - اسْتَرَاق - مسروقه)
سَمِيع: شنونده	ساعد: بازو
سَمِين: چاق ﴿ثَمِين﴾	ساعر: پیاله‌ی شراب
سَنَا: روشنائی (سنایی) ﴿ثَنَا﴾	ساق: قسمت پایین پا
سَنان: سرنیزه	سائل / سائل: گدا (سؤال - مسأله - مسائل)
سَنَائی: نام شاعر قرن ششم هجری ﴿صَنَاعی﴾	سبا: نام سرزمینی ﴿صَبَا﴾
سَوءظن: بدگمانی	سباع: درندگان (سَبْع - سَبْعِيَّت)
سَوْت: صدایی که با بیرون دادن نَفَس از دهان ایجاد می‌شود. ﴿صَوْت﴾	سَبُوح: از صفات خداوند تعالی است زیرا که او را تسبیح و منزه از هر بدی می‌کنند. (تسبیح - سبحان) ﴿صَبُوح﴾
سَوْر: مهمانی ﴿صَوْر - صُور﴾	سَبْر: پوشش (مستور - استتار - مستتر - ستار) ﴿سَبْر﴾
سَوْرَت: شدت اثر، تندی، تیزی ﴿صَوْرَت﴾	سَبْر: چهارپا ﴿سَبْر﴾
سَوْفار: دهانه‌ی تیر	سجایا: جمع سجیه؛ عادت‌ها
سَوَق: بازار (اسواق)	سِحْر: جادو (ساحر - مسحور)
سَهو: خطا، فراموشی ﴿صَهو﴾	سِخاوت: بخشش (سخی)
سِیَاح: گردش (سیاح)	سُخْره: مطیع، فرمانبردار (مسخره - تمسخر) ﴿صُخْره﴾
سِیَادت: سروری (سید - سیده)	سِخی: بخشنده (سخاوت)
سِیَاق: راندن، سخن راندن (سیاق)	سَره: اصل، خالص، نیکو ﴿صُرّه﴾
سِیْئَه: گناه (سِیِّئات - سوء - اسائه)	سَطْر: خط (سطور - مسطور) ﴿سَطْر﴾
سِیْر: جمع سیرت؛ خصلت‌ها، عادت‌ها	سَطوْت: وقار، قهر، غلبه، ایهت
سِیْرَت: روش، عادت (سِیْر)	سَطوْر: سطرها، نوشته‌ها (سطر - مسطور) ﴿سَطوْر﴾
سِیْف: شمشیر (سیوف) ﴿صِیْف﴾	سَعایت: سخن چینی
سِئَیْه: شک، آلودگی، نقص	سَعود: مبارک شدن (سعد - مسعود - سعید)
سِئوْن / سِئوْن: جمع شأن؛ احوال، امور	سَفال: کوزه
سِیْهت / سِیْهه: پوشیدگی امری، شک، تردید، اشتباه (شبهات - مشتبه)	سَفاهت: نادانی، بی‌خردی (سفییه)
سِشْحَه: پاسبان	سُفْت: دوش، کتف ﴿صِفْت﴾
سِشْرَاع: سایه‌بان	سَفْر: مسافرت (مسافر - سفیر) ﴿صَفْر﴾
سِشْت: انگشت بزرگ، زه‌گیر، قلاب ماهی‌گیری ﴿صِشْت﴾	سِغْر: کتاب، هر یک از بخش‌های پنجگانه‌ی تورات (أسفار) ﴿سِغْر - صِغْر﴾
سِشْت: شش دفعه ده ﴿صِشْت﴾	سِفْلَه: پست
سِشْعَف: شادمانی (مشعوف)	سُفْها: جمع سفیه؛ احمق‌ها (سَفْه - سفاهت)
سِشْوَده: شعبده، تردستی، حقه‌بازی	سِفیر: فرستاده ﴿صِفیر﴾
سِشْغَاد: برادر رستم	سِفیه: ابله
سِشْغَاعت: خواهش، درخواست بخشش (شفیع - شافع)	سِقَا: آب‌دهنده (ساقی - استسقاءء) - سقایت

شفقت: دلسوزی (مشفق - شفیق)

شقاوت: بدبختی (شقی)

شقیقه: گیج‌گاه

شنیع: زشت (شناعت)

شیهه: آواز اسب

صایب / صائب: درست (مُصیب - اصابت)

صبا: بادی که از شمال شرق می‌وزد ﴿ صبا

صباح: صبح (مصباح - صبوح - مصابیح)

صبوح: پگاه، شراب صبحگاه ﴿ صبوح

صحابه: یاران (صاحب - اصحاب - مصاحبت - صحبت)

صحو: هشیاری، متضاد سُکر و مستی ﴿ سهو

صحیفه: کتاب (صحاف)

صخره: سنگ بزرگ ﴿ سُخره

صدمت: آسیب (مصدوم - تصادم)

صدیق: راستگو (صادق - صدق - تصدیق - اصدق)

صره: کیسه ﴿ سِرِه

صعب: دشوار، سخت (صعوبت - صععب‌العبور)

صعوه: پرنده‌ای به اندازه‌ی گنجشک

صغایر / صغائر: جمع صغیر؛ گناهان کوچک (صغیر - اصغر - صِغَر سن)

صفت: ویژگی (وصف - موصوف - اوصاف) ﴿ سُفت

صغدر: شجاع

صفر: ماه قمری بعد از محرم که دومین ماه از سال قمری است. ﴿ سَفَر - سِفر

صفوت: خالص (صاف - صافی - صفا)

صفه: ایوان مسقف، خانه‌ی تابستانی سقف‌دار

صفیر: صدا ﴿ سفیر

صفیه: برگ‌زیده (صفوت - صاف - مصفا)

صلابت: استواری (صلیب - مصلوب)

صلاح: خیر و نیکی، مصلحت (صلح - مصالحه - صالح) ﴿ سِلاح

صلت / صله: هدیه، انعام (وصل - وصول - واصل)

صلصال: گل خشک ﴿ سلسال

صناعت: حرفه (صنعت - صنایع - مصنوع - صانع - صنایع - صنیع)

صناعی: مصنوعی، مقابل طبیعی، یکی از نویسندگان معاصر (صنعت - صنع -

صانع) ﴿ سنایی

صنم: بت (اصنام)

صنیع: ساخته‌شده (صانع - مصنوع - صنعت)

صواب: راست، درست، مصلحت ﴿ ثواب

صوت: بانگ، نغمه ﴿ سوت

صور: شیپور قیامت ﴿ سور - صُور

صُور: صورت‌ها، شکل‌ها (مُصَوِّر - تصویر - تصوّر - صوری) ﴿ صور - سور

صورت: شکل (صُور - تصویر - تصوّر) ﴿ صورت

صوری: ظاهری (صورت - مصوّر - تصویر)

صوف: پشم (صوفی - تصوّف - متصوّفه)

صوفی: پشمینه‌پوش، عارف (صوف - تصوّف - متصوّفه)

صولت: شدت، حمله

صیانت: حفظ کردن (مصون)

صیف: تابستان (صیفی) ﴿ سیف

صیقل: زدودن فلزات (صیقلی - مصقول)

ضابطه: قانون (ضبط - مضبوط - ضوابط)

ضایع: نابود (ضایعه - ضیاع)

ضبط: نگاه‌داشتن (ضابطه - مضبوط)

ضَجْر: نالیدن (ضُجرت) ﴿ زَجْر - ضَجْر

ضَجْر: ملول، دلتنگ (ضُجرت) ﴿ زجر - ضَجْر

ضُجرت: اندوه، دلتنگی (ضَجْر، ضَجْر)

ضَجّه: ناله

ضَخَم: درشت (ضحیم) ﴿ زخم

ضحیم: کلفت

ضَر: زیان (ضرر - مُضَر)

ضربت / ضربه: زدن

ضعاف: جمع ضعیف؛ ناتوانان، درماندگان (ضعف - ضعفا)

ضعفا: جمع ضعیف؛ ناتوانان، درماندگان (ضعف - ضعاف)

ضَلّ: هلاک، گمراهی (ضلال - ضالین) ﴿ ذَلّ - ظَلّ

ضلال: گمراهی، هلاک (ضلال - ضالین) ﴿ زلال - ظلال

ضلالت: گمراهی (ظَلّ - ظلال - ظلت) ﴿ ذلالت

ضلت: گمراهی (ظَلّ - ظلال - ظلال) ﴿ زلت - ذلت

ضمد: دارویی که بر روی زخم بمالند.

ضمین: ضامن (متضامن - تضمّن - ضمانت) ﴿ زمین

ضیا(ء): روشنایی (ضوء - أضواء)

ضیاع: جمع ضیعه؛ زمین زراعتی

ضیق: تنگی، تنگدستی (مضایق - مضیقه - مضایقه)

طاعن: عیب‌جو (طعن - طعنه)

طاق: یکتا، سقف ﴿ تاق

طالع: سرنوشت (طلوع - طلعت - طلّیعه)

طایر: پرنده (طیر - طیار)

طباع: جمع طبع؛ خوی‌ها (طباع - طبع - مطبوع - طبیعت)

طباع: جمع طبیعت؛ سرشت‌ها

طبع: طبیعت ﴿ تبّع

طرّار: دزد

طراز: زینت، آرایش (مطرّز) / طبقه، نوع، مرتبه (هم‌طراز - طراز اول) ﴿ تراز

طرب: شادی (مطرب) ﴿ ترب

طَرَفَة العین: یک چشم بر هم زدن و کنایه از: یک لحظه، یک آن

طُرفه: چیز تازه (طرایف)

طَرّه: زلف

طعمه: خوردنی (طعام - طعم)

طعن: سرزنش (طاعن - طعنه)

طغیان: سرکشی (طاغی)

طمأنینه: آرامش

طنّازی: با کرشمه راه رفتن، با ناز رفتار کردن (طنز)	طنین: صدا
طواف: دور چیزی گشتن (طوف)	طوبی: درختی در بهشت
طوع: فرمان‌برداری، اطاعت کردن (مُطیع - مُطاع)	طهارت: پاکی (طاهر - مطهر - تطهیر)
طیب: پاکیزه (طیبت)	طیبات: جمعِ طیبه؛ خوشی‌ها (طیب - طیبت)
طیبت: خوشی، پاکیزه شدن، خالص، صافی (طیب - طیبه - طیبات)	ظفر: پیروزی (مظفر)
ظَلّ: سایه (ظلال)	ظلال: جمعِ ظلّ؛ سایه‌ها، سایه‌بان
ظلام: تاریکی (ظلمت)	ظلام: جمعِ ظلمت؛ تاریکی‌ها (ظلم - ظالم - مظلوم)
ظنّ: گمان (مظنون - مظنه)	ظواهر: جمعِ ظاهر؛ چیزهای آشکار و هویدا (مظهر - ظهور)
ظَهْر: پشت (اظهار - مستظهر)	ظَهْر: میانه‌ی روز
عاجز: ناتوان (عجز - اعجاز - معجزه)	عاجل: زمان حال، شتاب‌کننده (عَجَل - تعجیل - عجلول - عجله)
عادات: جمعِ عادت؛ خوی‌ها	عار: عیب، ننگ
عاریه: امانت	عاصی: عصیان‌گر، گناهکار (عصیان - معصیت)
عاطفه: محبّت (عطوفت - عواطف)	عاطل: پیکاره، بیهوده، باطل، بی‌زور و پیرایه، خالی (تعطیل، معطل)
عاید: منفعت (عواید - عایدات)	عَبّأ: نوعی لباس بلند که جلو آن باز است.
عَبّس: بی‌هوده	عبوس: بسیار ترش‌رو (عبّاس - عبّس)
عبث: ترش‌رویی، عبوس بودن (عبّاس)	عتاب: سرزنش کردن
عجز: ناتوانی	عجل: سریع، شتاب‌کننده (عجله - عاجل - تعجیل)
عداوت: دشمنی (عدو - تعدی - متعدی)	عدو: دشمن (عداوت - تعدی)
عذار: چهره	عَدْب: گوارا، شیرین
عَرَبده: فریاد	عرش: تخت پادشاهی
عرصه: میدان (عرصات)	عزایم: تصمیم‌ها، قصدها (عزم)
عزب: مرد یا زن تنها، مجرّد	

عزل: برکناری (معزول، عزلت)	عزم: اراده (عزیمت)
عزیمت: سفر کردن، قصد کردن (عزم)	عصبیت: تعصب (عصب - عصبی - متعصب)
عصمت: پاکی (عاصم - معصوم)	عصیان: سرکشی، طغیان (عاصی - معصیت)
عظیم: بزرگ (عظمت - معظّم - تعظیم)	عقار: اسباب خانه
عقد: پیمان (عقود)	عقدّه: گره، مجازاً کینه و عداوت
عقیق: سنگ سرخ و قیمتی	عَلَف: گیاه
عَلَم: بیرق، پرچم (علامت)	عَلَم: دانش (علوم - تعلیم - معلّم)
عمارت: آبادانی، آبادکردن (معمار - تعمیر - معمور)	عمر: زندگانی
عمق: ژرفا (اعماق - تعمق - عمیق)	عمل: کار (اعمال - عامل - استعمال)
عمیا: نابینا (أعمی)	عَمَاء: زحمت، رنج، مشقّت (اناء)
عنان: افسار	عنایت: توجّه
عن قریب: به‌زودی	عهد: پیمان (معهود - تعهد - عهد - معاهده)
عیار: سنگ محک (معیار)	عیوق: ستاره‌ی نماد دوری و روشنایی و بلندی
غادر: حیل‌گر، خائن، بی‌وفا (غدر - غدار)	غازی: جنگجو (غزو - غزوه)
غافل: ناآگاه (غفلت - مغفل - تغافل)	غالب: چیره، مسلّط (مغلوب - غلبه)
غالبه: ماده‌ی خوشبوی سیاه رنگ	غایت: نهایت (غایبی)
غبار: گرد و خاک (مُغبر)	غَدَار: حیل‌گر (غدر)
غدر: حیل، مکر (غدار - غادر)	غذا: خوردنی (اغذیه - مغذی - تغذیه)
غراب: کلاغ	غرابت: شگفتی (غربت - غریب - غرایب - غروب)
غرامت: پرداخت خسارت	غرایب: عجایب (غریب - غربت)
غرایب‌الامصار: شگفتی‌های شهرها (غریب - مصر)	غرب: پنهان شدن، جای فروشدن آفتاب (مغرب - غروب)

غُرْبَا: جمعِ غریب؛ مسافران، بیگانگان، دورماندگان (غربت - مغرب - غرب)
 غربت: تنهایی (غریب - غراب) ❖ **قربت**
 غریب / غریبال: آلك
 غَرْت / غَرّه: فریفتن، مغرور، متکبر (غرور)
 غَرَس: کاشتن نهال و درخت (مغروس) ❖ **قُرض**
 غرض: آرزومندی، مقصود (اغراض - مُغرض) ❖ **قرض**
 غرفه: اتاق
 غرقاب: گرداب
 غریب: دور از وطن ❖ **قریب**
 غریز / غریزه: ذات (غرایز)
 غریزی: ذاتی
 غزا: جنگ (غزو - غزوه - غازی) ❖ **قضا - غذا**
 غزو: جنگ
 غزوه: جنگ‌های اسلامی به رهبری پیامبر (ص) ❖ **قزوه**
 غصّه: ناراحتی ❖ **قِصّه**
 غضب: خشم (مغضوب)
 غضنفر: شیر
 غلّو: مبالغه
 غَلِيان: جوشش (غالی) ❖ **قلیان**
 غلیظ: خشن، درشت (غلظت - مغلّظ - تغلیظ)
 غمّاز: سخن‌چین (غمز)
 غمز: سخن‌چینی (غمزه - غمّاز - غمّازه) ❖ **غمض**
 غمزه: اشاره با چشم و ابرو
 غمض: چشم‌پوشی (اغماض - غامض) ❖ **غمز**
 غنودن: آسودن، خفتن
 غوامض: جمعِ غامض؛ دشواری‌ها
 غور: قعر هرچیز، تأمل
 غوطه: فرورفتن در آب
 غول: موجود افسانه‌ای (اغوال) ❖ **قول**
 غوی: گمراه (اغوا) ❖ **قوی**
 غیاث: فریادرس (غوث - مُغیث - استغاثه) ❖ **قیاس**
 غیظ: خشم و غضب
 فاحش: زشت، بسیار (فحش - فحشا)
 فارغ: آسوده (فراغ - فراغت) ❖ **فارق**
 فارق: جداکننده (فرق - فراق - فرقت - مفارقت) ❖ **فارغ**
 فاسق: گناهکار (فسق)
 فاضل: دانشمند (فضیلت - فضل - مفضول)
 فایت: از بین رفته (فوت - متوفّا)
 فتوح: گشایش (فتح - فاتح - فتوح - مفتّح)
 فراز آمدن: رسیدن
 فراست: زیرکی
 فراغ: آسایش، آسودگی (فارغ - فراغت) ❖ **فراق**
 فراغت: آسودگی

فراق: جدایی ❖ **فراغ**
 فرایض: جمع فریضه؛ واجبات (فرض - مفروض)
 فَرَح: شادمانی (مفرّح - تفریح)
 فرز: چابک، سریع ❖ **فرض**
 فرض: واجب (فریضه - فرایض - مفروض) ❖ **فرز**
 فرضیه: حدس و گمان
 فرط: زیاده‌روی، افراط (مفرط - تفریط)
 فرنگی‌مآبی: مثل فرنگی‌ها بودن
 فروغ: روشنی
 قرّه: شکوه، شوکت
 فریضه: واجب (فرایض - فرض)
 فساحت: دست‌گشادگی (فسحت) ❖ **فصاحت**
 فُسحت: گشادگی خاطر (فساحت)
 فسق: گناه
 فصاحت: شیوایی، زبان‌آوری (فصیح) ❖ **فصاحت**
 فصیح: زبان‌آور، دارای فصاحت
 فضایل: جمع فضیلت؛ برتری‌ها (فضل، فاضل، فضول)
 فضیحت: رسوایی (مفتضح - افتضاح)
 فطرت: سرشت، طبیعت (فطر - فطری)
 فِطْنَت: زیرکی (فِطْن)
 قائد: رهبر (قیادت)
 قاپوچی: دربان
 قادر: توانا (قدیر - مقدور - مقدر - تقدیر) ❖ **قادر**
 قاصر: کوتاه (قصر - قصور - تقصیر - مقصر)
 قاضی: قضاوت‌کننده (قضا - قضاوت)
 قاعده: قانون (قواعد)
 قالب: شکل (قوالب) ❖ **غالب**
 قبیح: زشتی، قباح (قبیح)
 قبض: گرفتگی (قبضه - قبوض)
 قبضه: دسته‌ی شمشیر، یک مشت از هر چیز (قبض)
 قِطِی: اهل قبط (مصر)؛ در انگلیسی به «مصر» Egypt می‌گویند.
 قبیح: زشت (قباح - تقبیح)
 قداست: مقدس بودن (قدس - مقدس - تقدیس)
 قدح: کاسه (اقداح)
 قدر: ارزش (مقادیر - مقدر - مقدار - تقدیر) ❖ **قدر**
 قرابت: نزدیکی (قربت - قرب - مقرب - تقارب) ❖ **غراب**
 قرایح: جمع قریحه، استعدادها
 قُرب: نزدیکی ❖ **غرب**
 قریت: نزدیکی ❖ **غربت**
 قرص: هر چیز گرد و دایره‌شکل ❖ **غرس**
 قرض: وام‌دادن (مقروض - استقراض) ❖ **غرض**
 قریب: نزدیک ❖ **غریب**

گزاردن: ۱- به جا آوردن: گزاردن نعمت، سپاس‌گزاری، حق‌گزاری، گزاردن حق، نماز‌گزاردن، دوگانه گزاردن، خدمت‌گزاردن، کار‌گزاردن ۲- پرداختن: وام‌گزاردن، قرض‌گزاردن، خراج‌گزاردن (مالیات‌دادن) ۳- بیان کردن: پیغام‌گزاردن، خبر‌گزاردن، گله‌گزاردن ۴- تعبیر کردن: خواب‌گزاردن

لایق: شایسته (لیاقت)
لآلی: جمع لؤلؤ، مرواریدها (تالؤلؤ)
لقامت: پستی، دنائت (لئیم)

لتیم: فرومایه
لحن: صدا، شیوه‌ی بیان (الحن - ملحون)
لطایف: جمع لطیفه؛ گفتارهای نرم و مطبوع (لطف - لطیف - ملاطفت - تلطیف)

لغو: سخن بیهوده (الغا - ملغی) ﴿لغو﴾
لغو: کج شدن دهان و صورت (لقوه) ﴿لغو﴾
لواحق: جمع لاحق؛ پیوندها (ملحق - الحاقیه)

لهجه: طرز سخن گفتن
لهو: بازی کردن (ملاهی - لهو و لعب)
لهو و لعب: کارهای بیهوده (ملاهی - ملعبه)

مائده: غذا
مافیها: آن چه در آن است
ماهیات: حقیقت‌ها

مایه: اصل
مآب: بازگشتن، جای بازگشت
مآثر: آثار نیک (اثر - مؤثر - تأثیر) ﴿معاصر﴾

مؤاخذت / مؤاخذه: بازخواست (اخذ)
مؤالفت: مؤانست، الفت‌گرفتن (الف - مؤلف - تألیف - الفت)
مأخوذ: گرفته‌شده (اخذ - اتخاذ)
مؤکد: استوار (تأکید)

مأکول: خوردنی (آکل - آکل)
مألوف: الفت‌گرفته، انس‌گرفته (الف - تألیف)
مألوم: دردمند (الم - الیم - متألّم) ﴿معلوم﴾

مأمور: تحت فرمان، فرستاده (امر - اوامر - امیر - امارت - آماره) ﴿معمور﴾
مأمون: امان داده‌شده (امین - امن - تأمین - مأمّن)
مأوا: پناهگاه

مؤونت: هزینه، درد ﴿معونت﴾
مؤید: گواه (تأیید)

مباحات: جمع مباح؛ کارهای مشروع و روا ﴿مباحات﴾
مباسطت: گشاده‌رویی، خوشحالی (بسط - منبسط)
مباغضت: بغض و دشمنی (بغض - مبعوض)

مبالغت / مبالغه: زیاده‌روی کردن (بالغ - بلوغ)
مباحات: افتخار کردن ﴿مباحات﴾
مبذول: بذل‌شده، بخشیده‌شده (بذل - باذل)

مبهم: مجهول، نامعلوم (ابهام)
مبهور: حیران، متحیر (بهت)
متابع: پیرو (تابع - متبوع - تبع - تبعیت - متابعت)

قریحت / قریحه: طبیعت، طبع
قریه: روستا

قزوه: شاعر و نویسنده‌ی معاصر ﴿قزوه﴾
قساوت: سنگدلی (قسّی - قسّی‌القلب)

قصور: کوتاهی (قصر - مقصر - قصور - تقصیر)
قصبه: داستان (قصص) ﴿غصبه﴾

قضا: سرنوشت، قضاوت، تقدیر (قاضی) ﴿غزا - غذا﴾
قضاوت: داوری

قضیت / قضیه: حکم، فرمان
قعر: گودی (مقعر)

قعود: نشستن (تقاعد)

قلاکردن: کلک زدن، کمین کردن برای شیطنت
قلب: واژگون کردن (تقلب - مقلوب - قلابی)

قلیان: ابزاری برای کشیدن تنباکو ﴿غلیان﴾
قلت: کمی، اندکی (قلیل - تقلیل)

قلیل: کم، اندک

قمع: سرکوبی

قنات: مجرای آب زیرزمینی

قنطاق: دسته‌ی تفنگ، پارچه‌ای که نوزاد را با آن می‌پیچند.

قنطاقی: بچه‌ی شیرخوار

قواعد: جمع قاعده؛ قانون‌ها (قعود - تقاعد)

قول: سخن (اقوال - قائل) ﴿غول﴾

قوی: نیرومند (مقوی - تقویت) ﴿غوی﴾

قهر: خشم

قهقهه: خنده‌ی بلند

قیاس: اندازه‌گرفتن (مقایسه) ﴿غیاث﴾

قیه: جیغ و فریاد

کاریز: قنات

کاهل: تنبل

کبابیر / کبابئر: جمع کبیر، بزرگان (اکبر - تکبیر)

کراهت: مکروه داشتن (کریه - مکروه - کراهیت)

کراهیت: ناپسندی، نفرت

کریه: زشت

کسوت: لباس

کهنتر: کوچک‌تر، مقابل مهتر (کَه)

کهلوت: پیری (کَهَل - کاهل)

کیاست: دانایی، زیرکی

گزاردن: ۱- نهادن و گذاشتن: شمشیر‌گزاردن، تأثیر‌گزاردن، در کمان گزاردن، گردن‌گزاردن، به یادگار گزاردن، بنیان‌گزاردن، سربه‌سرگزاردن، پا گزاردن

۲- وضع کردن: قانون‌گزاردن، شماره‌گزاردن، سیاست‌گزاردن ۳- رها کردن: واگذاردن، فروگذاردن، مهمل‌گزاردن، باقی‌گزاردن ۴- گزارندن و صرف کردن: او تمام عمرش را در راه آزادی گزارد. ۵- جا دادن و مقیم کردن: اقوام خویش را در پست‌های دولتی گزارده بود. ۶- منعقد کردن و برپا کردن: ختم گزاردن

متابعیت: پیروی (تابع - متبوع - تبع - تبعیت - متابع)
 متأثر: متألم، غمگین (تأثر - اثر) ❖ متعثر - متعسر
 متأخر: معاصر (اخیر - آخر - تأخیر)
 متأسف: محزون، ناراحت (تأسف)
 متاع: مال، کالا (امتعه) ❖ مطاع
 متألم: دردمند (الم - الیم)
 متأمل: تأمل کننده (امل - آمل) ❖ متعمل
 متبوع: پیروی شده (تبع - تابع) ❖ مطبوع
 متحرز: خویشتن دار (حرز - احتراز)
 متحلی: آراسته شده (حلیه)
 متحیر: حیران، سرگشته (حیرت - تحیر)
 مترصد: منتظر، کمین کرده (رصد)
 مترقب: منتظر، نگران (رقیب - رقا - رقابت - راقب)
 متصدی: کسی که مباشر کار و شغلی است، عهده دار (تصدی)
 متضمن: شامل (ضمن - ضامن - تضامن - تضمن)
 متعثر: لغزنده و لغزش یابنده (تعثر - عثرت) ❖ متأثر - متعسر
 متعذر: دشوار، عذر آورنده (عذر - معذور - معذرت)
 متعزز: عزیز (اعزاز - معزز - عز)
 متعسر: مشکل، سخت (اعسار - عسر) ❖ متأثر - متعثر
 متعمل: کوشش کننده (عمل - عامل - عوامل) ❖ متأمل
 متفرعات: وابسته ها، متعلقات (فرع - فروع)
 متفرق: پراکنده (فرق - افتراق - مفروق)
 متقاعد: مُجاب شده (تقاعد - قعود)
 متناقض: ضد هم (نقض - ناقض - تناقض)
 متنزه: محل باصفا (نزه - نزهت)
 متهور: گستاخ و بی باک (تهور)
 مثابه: منزلت، جایگاه
 مثمر: میوه دار (ثمر - اثمار - ثمیر)
 مجالست: هم نشینی (مجلس - اجلاس)
 مجذوب: جذب شده (جاذب - جاذبه)
 مجروح: زخمی (جرح - جراحت)
 محادثه: گفت و گو (حدیث - احادیث)
 محارم: جمع محرم؛ خویشان (حرم - حریم)
 محاسدت: حسد ورزیدن (حسد - حاسد - حسود)
 محاسن: خوبی ها (حُسن - احسان - تحسین)
 محال: غیرممکن
 محامد: خصلت های نیکو (حمد - حامد - محمود - تحمید)
 محاوره / محاورت: گفت و گو کردن (محاورات)
 محتشم: باشکوه و جلال، بزرگ (حشم - احتشام)
 محجوب: باحجاب، شرمگین (حُجب - حجاب)
 محجور: کسی که به واسطه ی سفاقت و کم عقلی از تصرف در اموال خود منع شده باشد ❖ مهجور
 محض: خالص

محضر: محل حضور (حضور - حاضر - احضار)
 محضور: حاضر شده ❖ محظور
 محظور: ممنوع، حرام ❖ محضور
 محظوظ: بهره ور شدن (حظ - حظیظ)
 محفل: مجلس (محافل)
 محفوظ: نگهداری شده (حفظ - حافظ - محافظ)
 محمل: کجاوه (حمل - حامل - تحمیل) ❖ مهمل
 محن: جمع محنت؛ رنج ها (محنت - امتحان - ممتحن)
 محنت: سختی (امتحان - محن)
 محو: زایل کردن (امحا)
 محوطه: زمینی که دور آن دیوار کشیده شده (محیط - احاطه)
 مخادعت: یکدیگر را فریب دادن (خدعه - خدیعه)
 مخاصمه / مخاصمت: دشمنی ورزیدن (خصم - متخاصم - تخاصم)
 مخافت: ترس (خوف)
 مخالفت: با کسی دوستی خالص داشتن (خالص - تلخیص - خلوص)
 مخذول: خوار و زبون گردیده (خذلان)
 مخلص: خالص، بی ریا، صادق (اخلاص - خلوص)
 مخنقه: گردن بند (خناق)
 مدفوع: دفع شده (دفع - دافع - مدافع)
 مدهوش: متحیر، سرگشته (دهشت)
 مذکور: ذکر شده (ذکر - ذاکر - ذکور - اذکار)
 مذلت: خواری (ذُل - ذلت - ذلیل) ❖ مزلت
 مذمت: سرزنش (ذم - مذموم)
 مذموم: نکوهیده ❖ مضموم
 مرآة (مرآت): آینه
 مراعات: رعایت کردن یکدیگر (رعایت - مراعات - مرعی)
 مراقب: نگهبان (رقیب - مراقب - رقابت)
 مرئی: آشکار (رؤیت - رؤیا) ❖ مرعی
 مرثیه: شعری که برای سوگواری کردن گفته می شود. (رثاء)
 مرجع: محل بازگشت (مراجع - رجعت - مرجوع)
 مرجبا: آفرین (ترحیب)
 مرضی: منسوب به مرز ❖ مرضی
 مرصع: جواهرنشان (ترصیع)
 مرضی: مورد رضایت (رضا - راضی - مرضیه) ❖ مرضی
 مرعوب: ترسیده (رعب)
 مرعی: رعایت کرده شده، ملحوظ (رعایت - مراعات) ❖ مرئی
 مرقه: آسوده (رفاه - رفاهی)
 مرقه الحال: کسی که با آسودگی زندگی می کند.
 مرقع: جامه ی پاره پاره ی به هم دوخته (رقعه)
 رموز: پوشیده، رمزدار (رمز - رموز)
 مرهم: دارویی که بر روی زخم می گذارند.
 مرهون: گرو نهاده، رهن گذاشته شده (رهن - رهین)
 مزلت: لغزش و خطا (زلت) ❖ مذلت

مُزمن: برجای مانده، کهنه و دیرینه، دیرگذر، مقابل حاد، زمین گیر (زمان - زمانه - ازمنه)	مُسئله / مسأله: مطلب (مسائل - سؤال)
مُضحک: خنده آور (ضحاک - مضحکه)	مُسئول / مسؤول: پرسیده شده (سؤال - مسأله)
مُضرت: ضرر (متضرر)	مُسا(ء): شبانگاه
مُضطر: ناچار (اضطراب)	مُسارعت: شتاب کردن (سرعت - سریع - اسرع)
مُضطرب: نگران (اضطراب)	مُساعد: یاری کننده، موافق، یاور (مساعدت - سعد - مسعود - سعید)
مُضغ: جویدن	مُساعدت / مساعده: یاری کردن (سعید - مسعود)
مُضموم: ضمه دار، گردآوری شده (ضم - ضمه - ضمایم) ❖ مضموم	مُساعی: کوشش ها (سعی - ساعی)
مُضمون: محتوا (ضمن - مضامین - ضمانت)	مُسالمت: آشتی کردن (سلم - سلیم)
مُضیق: جای تنگ (مضایقه - مضیقه)	مُسامحت / مسامحه: آسان گرفتن (تسامح)
مُضیقه: تنگنا (مضایقه - ضیق)	مُساهلت: سهل انگاری کردن، آسان گیری (سهل - تساهل - سهولت)
مُطاع: فرمانروا، اطاعت شده (طوع - اطاعت - مطیع - مطاوعت) ❖ مُتاع	مُستحکم: استوار (محکم - استحکام - تحکیم)
مُطواع: مطیع، فرمانبردار	مُستدعی: درخواست کننده، خواهشمند (دعا - ادعیه - مدعو - استدعا)
مطواعت: اطاعت	مُستظهر: پشتیبان، کسی که یاری می طلبد (ظهر - اظهار)
مُطبوع: خوشایند (طبع - طبیعت) ❖ مُتبوع	مُستغرق: غرق شده (غریق - مغروق)
مُطمئن: دارای اطمینان	مُستغنی: بی نیاز (غنا - غنی)
مُظاهر: پشتیبان (ظهر - اظهار - مظهر - ظهیر - مظاهرت)	مُستفید: استفاده کننده، فایده گیرنده (مفید - فایده - فواید)
مُظاهرت: پشتیبانی و معونت (ظهر - ظهیر)	مُستلزم: نیازمند (لزوم - لازم - ملزوم - ملازم)
مُظفر: پیروز (ظفر)	مُستور: پوشیده، پنهان (ستر - ستار - مستتر) ❖ مُستور
مُعابت: عتاب کردن، سرزنش کردن (عتاب)	مُستولی: چیره شونده، مسلط (استیلاء)
مُعاصر: هم عصر (عصر) ❖ مآثر	مُسرّت: شادمانی (مسرور - سرور)
مُعاصی: جمع معصیت؛ گناهان (معصیت - عصیان)	مُسرور: شادمان
مُعاهدت: بازگشت (عودت)	مُسطور: نوشته شده (سطر - سطور - مسطر) ❖ مُستور
مُعذور: بهانه دار (عذر - معذرت)	مُشعون: پر
مُعرض: محلّ نمایش (عرض - معارض - عارض)	مُشعله: مشعل (شعله - مشعل)
مُعزول: برکنار شده (عزل)	مُشعوف: شادمان (شعف)
مُعکوس: وارونه (عکس - انعکاس - منعکس)	مُشقت: رنج (مشقات)
مُعلول: بیمار (علت - علل - تعلیل)	مُصابرت: شکبایی (صبر - صبور - صابر)
مُعلوم: آشکار (علم - علوم - عالم) ❖ مألوم	مُصابیح: جمع مصباح؛ چراغ ها (صبح - صبح)
مُعومر: آبادان (عمارت - تعمیر - استعمار) ❖ مأمور	مُصاحبت: هم نشینی (صحبت - اصحاب - مصاحب - مصاحبه)
مُعونت: کمک کردن (عون - اعانه - معاون - معین) ❖ مُنونت	مُصادقت: دوست شدن از روی اخلاص (صدق - صداقت - صدوق)
مُعهود: عهد کرده شده، معروف (عهد - عهود - تعهد)	مُصاف: جمع مَصَف؛ جنگ، رزمگاه، میدان های جنگ (صف - صفوف)
مُعیشت: زندگی (عیش - معاش)	مُصالحت: صلح (مصلح - صالح)
مُعفاک: گودال	مُصایب / مصائب: جمع مصیبت؛ رنج ها (اصابت)
مُعتمن: غنیمت شمرده شده (غنایم - اغتنام)	مُصباح: چراغ
مُعظّمه: شدید (غلظت - غلیظ)	مُصطلح: متداول (اصطلاح)
مُغلوب: شکست خورده (غلبه - غالب - تغلب) ❖ مُقلوب	مُصون: در امان (صیانت)
مُغناطیس: آهن ربا	مُضار: ضررها (ضرر - اضرار - تضرر - مضرت)
مُفارقت: جدایی (فرق - فراق - تفریق)	مُضاعف: دو چندان (ضعف - ضعیف)
مُفسد: فساد کننده، مقابل مصلح (فساد - فاسد - مفسد)	مُضامین: جمع مضمون؛ مقصودها، محتواها (ضمن - ضمانت - تضمین)
مُفایح: جمع قبح؛ زشتی ها (قباحت - قبیح - تقبیح)	مُضایق: جمع مضیقه؛ جاهای تنگ (مضایقه - ضیق)
مُقاسات: رنج کشیدن (قَسَی - قساوت)	مُضایقت / مضایقه: کوتاهی (مضیقه - ضیق)
مُقال: گفت و گو (قول - مقاله - اقوال - مقوله)	مُضبوط: گرفته شده (ضبط - ضابط - ضوابط)
مُقتضا: درخواست شده، تقاضا کرده شده (اقتضا - مقتضی)	
مُقتضیات: طلب شده ها (اقتضا - قضا - تقاضا)	

مواهب: جمع موهبت؛ بخشش‌ها	مُقر: اقرار کننده (اقرار - تقریر)
موحش (muhes): وحشت‌انگیز (وحش - وحوش - وحشت)	مقرّبان: نزدیکان (قرب - اقرب - تقریب)
موعظت: اندرزگویی (وعظ - مواعظ - واعظ)	مقرون: نزدیک به هم (قرینه - متقارن - قراین)
موقوف‌المعانی: ایباتی که معانی آن‌ها وابسته به یکدیگر است. (وقف - واقف - وقوف)	مقصود: کوتاه کرده شده، مختصر (قصر - قصور - قاصر - تقصیر)
موهبت: بخشش (مواهب)	مقلوب: واژگون، برگشته (قلب - تقلّب - متقلّب) ❖ مغلوب
مّهابت: ترس، شکوه (هیبیت - مهیب)	مقهور: مورد خشم، مغلوب (قهر - قاهر - قَهّار)
مهاری: افسار	مکروه: ناپسند (کریه - اکره - کراهت)
مهالک: جمع مهلکه؛ بیابان‌ها، جاهای هولناک (مهلک - هلاک - هلاکت)	ملاّح: کشتی‌بان
مهجور: دورافتاده (هجر - هجرت - مهاجر) ❖ محجور	ملاطفت: نیکویی کردن (لطف - الطاف - تلطیف)
مهذب: پاکیزه‌شده (تهذیب)	ملاهی: جمع ملهی؛ آلات لهو (لهو - ملهی)
مهلت: فرصت (امهال)	ملبّس: لباس پوشیده (البسه - لباس - تلبیس)
مهلک: کشنده (هلاک - هلاکت - مهلکه)	ملتزمین: همراهان (لزوم - ملازم - ملازمت - التزام)
مهمل: بیهوده (اهمال) ❖ محمل	ملتهب: شعله‌ور، فروزان (لهب - التهاب - ملتهب)
مهیا: آماده (تهیه)	ملحوظ: ملاحظه شده، دیده شده (لحاظ)
مهیب: ترسناک، باهیبیت (هیبیت - مهابت)	ملعون: لعنت‌شده (لعن - لعین - لعنت)
مهیج: هیجان‌آور (هیجان - تهییج)	مُلهَم: الهام‌شده
میکائیل: از فرشتگان مقرب	مماّت: مرگ (موت - اموات)
ناحیت / ناحیه: جهت (نواحی)	ممهد: آماده‌شده (تمهید)
نازل: فرودآینده، پایین (نزول - تنزّل - تنزیل)	مناصحت: نصیحت کردن (ناصح)
ناصح: نصیحت کننده (نصیحت - مناصحت)	مناظره: بحث و گفت‌وگو کردن (نظر - ناظر - منظور)
نافذ: نفوذکننده (نفوذ - منفذ - منافذ - تنفیذ)	مناظم: جمع منظم و نظم؛ جاهای نظم (ناظم - منظوم)
نثر: پراکندن (منثور - نثار) ❖ نصر	مناعت: بلندنظری (منیع)
نذر: ترساندن، چیزی را بر خود واجب گردانیدن (مُنذر - نذور - نذورات) ❖ نَظَر	مناقشت / مناقشه: مجادله کردن
نذیر: ترساننده ❖ نظیر	مناهی: جمع منهی؛ نهی‌شده‌ها (نهی - نواهی - منهی)
نزاع: درگیری (منزاع - منازعه - تنازع)	منثور: پراکنده (نثر - نثار) ❖ منصور
نُزه: پاکیزه (منزه - تنزیه - نُزّهت)	منحوس: شوم، نحس (نحوست)
نُزهت: پاکی (منزه - تنزیه)	منزه: پاکیزه (نزه - تنزیه - نُزّهت)
نُزهتگاه: تفرّجگاه، گردشگاه (نزه - منزه)	منسوب: نسبت‌داده‌شده (نسب - انتساب - منتسب)
نَسب: اصل، نژاد (منسوب - انتساب - نسبت) ❖ نَصَب	منشأ: اصل، جای پیدایش (نشئت)
نسخت / نسخه: رونوشت (ناسخ - منسوخ - نُسُخ)	منصب: مقام، رتبه (منامصب - منتصب - انتصاب - منصوب)
نسق: نظم و ترتیب	منصوب: گماشته ❖ منسوب
نشئه / نشئت: سرخوشی (منشأ)	منصور: پیروز (نصر - ناصر - نصرت) ❖ منثور
نشاط: شادی	منظور: مقصود (نظر - ناظر - متناظر)
نشیب: سرازیری	منعدم: نیست‌شونده (عدم - معدوم)
نصاب: اصل، مال، زر، سرمایه	منع کردن: بازداشتن از کاری (مانع - ممنوع - ممانعت)
نَصَب: گماشتن کسی به کاری، متضادّ عزل (منصوب - نصاب - انتصاب) ❖ نَسَب	منفعت: سود (نفع - نافع - منافع)
نصر: پیروزی (منصور - ناصر - نصرت) ❖ نثر	منقل: آتشدان (نقل - ناقل - منقول)
نظر: نگاه، توجّه (ناظر - منظور - منظره) ❖ نذر	منوط: وابسته
نظیر: مانند (نظر - ناظر - مناظر) ❖ نذیر	منهدم: ویران شده (انهدام)
نغز: دلکش ❖ نقض	مواثیق: عهدها (وثیقه - وثوق)
نغمات: جمع نغمه؛ آوازه‌ها، سرودها	مواصلت: به هم پیوستن (وصل - وصول - واصل)
نغمه: آهنگ، سرود	مواعظ: پندها (وعظ - واعظ)
نفاذ: نفوذ، تأثیر (نافذ - منفذ - تنفیذ)	مُوالات: دوستی داشتن با کسی (ولی - ولایت)

هَم: خیال، گمان (اوهام - توهم)	نَفَقه: هزینه‌ی زندگی (انفاق)
هَاضِم: هضم‌کننده (هاضمه - هضم) ❖ حَازِم	نَفِیس: گران‌بها (نفایس)
هَامون: دشت	نَقصان: کوتاهی (ناقص - نقیصه - نقص - نقایص)
هَایل / هَائِل: ترسناک (هول) ❖ حَایل: مانع	نَقض: شکستن (ناقص - تناقض - نقیضه - انقضا) ❖ نَغز
هَبوط: فرودآمدن	نَکوهش: سرزنش
هَتک: دریدن پرده (هتاک - هتاکِی)	نَکوهیده: زشت
هَجران: دوری (مهجور - هجرت)	نَکته: بوی خوش
هَجوم: حمله (هجمه - مهاجم - تهاجم)	نَط: طریقه
هَدی: هدایت (هادی - مهدی)	نَواحی: جمع ناحیه؛ مناطق ❖ نَواهی
هَذیان: پریشان‌گویی	نَوازل: جمع نازله؛ سختی‌های زمانه، مصیبت‌های شدید (نازل - نزول)
هَرّا: صدا و غوغا، آواز مهیب ❖ حَرا	نَواهی: جمع نهی و ناهیه؛ نهی‌شده‌ها (منه‌ی - مناه‌ی) ❖ نَواحی
هَراس: ترس، خوف (هراسان) ❖ حُرّاس	نَواخته: تازه
هَرَب: گریختن ❖ حَرَب	نَهر: جوی آب (انهار)
هَرز: بیهوده، بی‌فایده ❖ حِرز	نَهب: عظمت، هیبت
هَرس: بریدن شاخه‌ی درخت ❖ حَرَس - حِرص	نَیکومحضر: خوش‌چهره (حضور - حاضر)
هَرازه: آشوب	وَائِق: استوار (وئوق - موئق - وثیقه)
هَزل: مزاح، سخن بیهوده (هزّال)	وَاضح: آشکار (وضوح - توضیح - ابضاح)
هَزمیت: شکست، پراکندگی (منهزم - انهزام)	وَاعظ: سخن‌گو (وعظ - مواعظ - موعظه)
هَضم: تجزیه و تحلیل غذا (هاضم - هاضمه) ❖ حَزم	وَاقعه: حادثه (وقوع - توّقع)
هَلال: ماه نو (استهلال) ❖ حَلال	وَاهی: سست، ضعیف
هَله: صوت تنبیه به معنی «آگاه باش»	وَثِیقَت / وَثِیقَه: عهدنامه (وائق - وئوق)
هَمّت: اراده، عزم (هم - اهتمام)	وَجاهت: زیبایی (وجه - وجهه - موّجه)
هَم‌قدر: هم‌اندازه	وَوجه: جمع وجه؛ صورت‌ها، راه‌ها، روش‌ها (موّجه - توجیه)
هَمهمه: صداهای درهم‌مردم	وَوجه: صورت، شکل، روش (وجهه - موّجه - توجیه)
هَور: خورشید ❖ حَور	وَحوش: جمع وحش؛ جانوران بیابانی (وحش - وحشی - توّحش)
هَول: ترس، هراس، رعب (هایل - اهوآل) ❖ حَول	وَدیعت / وَدیعه: سپرده (وداع - تودیعت)
هَیاکل: جمع هیکل؛ پیکرها، معبدها	وَرطه: گرداب
هَیأت / هَیئت: شکل	وَزر: گناه (وازر)
هَیبت: شکوه (مهیب - مهابت)	وَصایت: نصیحت (وصی - وصیت - اوصیا)
هَیمه: هیزم	وَقاحت: بی‌حیایی، بی‌شرمی (وقیح)
هَین: شتاب کن ❖ حَین	وَفار: سنگینی (مؤقر)
هَغور: درشت، ناتراشیده، کت و کلفت	وَوقوف: آگاهی (وقف - توقیف - اوقاف)
هَیقه: گریبان، یخه	وَقیعت: سرزنش
	وَهله: دفعه، بار